

مفهوم وجیه و ارتباط آن با وجه در قرآن کریم

طیبه اکبری راد^۱

مریم مهدی زاده^۲

چکیده

وجاهت ذکر شده در قرآن کریم از نوع وجاهت حقیقی است نه از نوع اعتباری و ظاهری که با قدرت و امکانات مادی فراهم می شود. وجیه کسی است که خدا به او روی کرده و او هم به خدا روی نموده است و توجه او در بین دو توجه و رویکرد خداوند قرار دارد. این رویارویی و توجه با وجه، که معنای نخست آن صورت و چهره است بیان گردیده، چون صورت اولین چیزی است که با هر کسی روبرو می شود و اشرف هر چیز است. وجاهت حقیقی در نزد خداوند متعال حاصل می شود و در دنیا و آخرت صاحب خود را محفوظ و سربلند می دارد زیرا خداوند حکیم ولی بندگان موجه خود می شود و از آن ها در برابر تهمت جاهلان به دفاع می پردازد و تبرئه شان می کند.

واژگان کلیدی: وجه، وجیه، موسی، عیسی، وجاهت حقیقی، رویارویی

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی . واحد تهران شمال

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی . واحد

تهران شمال

مقدمه

وجاهتی که امروزه در دنیای صنعتی و مدرن به چشم می خورد از نوع صوری و قراردادی است که با قدرت و امکانات مادی و ظاهری فراهم می شود در حالی که از منظر قرآن وجاهتی حقیقی و اصیل است که در نزد خدای متعال حاصل شود. وجاهت حقیقی سبب می شود که شخص مورد توجه خدا و الطاف و فیوضات خاصه حضرتش در دنیا و آخرت قرار گیرد. در این مقاله سعی بر این است که مفهوم وجیه و ارتباط آن با وجه مورد بررسی قرار گیرد خصوصاً با توجه به اینکه واژه وجیه تنها برای دو پیامبر اولوالعزم یعنی حضرت موسای کلیم و حضرت عیسی مسیح علیهما السلام در قرآن بکار رفته است.

معنای لغوی واژه «وجه»

پیش از بررسی مفهوم وجیه در قرآن کریم ضروری به نظر می رسد تا معنای لغوی واژه وجه و ارتباط این دو واژه مورد توجه قرار بگیرد، زیرا که وجیه از مشتقات وجه بوده و برداشتی از نظام تکوین است و در آن همان معنای وجه موجود می باشد. معنای اصلی وجه، همان چهره است. از آن جا که وجه یا صورت نخستین عضوی است که با هر کس روبرو می شود و شریف ترین چیزی است که در ظاهر بدن است، در برخورد اولیه از هر چیزی و برای بهترین و آغاز هر چیزی به کار برده شده است.^۱ همچنین در آن معنی مواجهت و رو به رویی وجود دارد. از مصادیق آن: چیزی از ذات یا عمل است که به آن روی آورده یا توجه می شود و مستقبل الشیء یعنی آن چه که به آن روی آورده می شود، حالت مخصوص جلب کننده توجه و منزلت و رتبه و مقامی که توجهی را ایجاب می کند، جهت و جانب و مکان در حالی که به سوی آن توجه می شود نیز اینچنین می باشد.^۲

متعلقات وجه در قرآن کریم

مشتقات ریشه «وجه» ۷۸ بار در قرآن مجید، در ۳۸ سوره و ۷۱ آیه آمده است؛ که دوبار به صورت فعل مزید در باب تفعیل (انعام/۷۹، نحل/۷۶) و یک بار در باب تفعّل (قصص/۲۲) و در بقیه موارد در ساختار اسمی به صورت اسم مفرد و جمع به کار رفته است. تنها یک بار به شکل وَجْهَةً (البقره/۱۴۸) آمده است و «وجهه» را بعضی مصدر به معنای توجه کردن گرفته اند، ولی قول برخی دیگر که آن را اسم، به معنای جهت یا راه می دانند، صحیح تر است^۳ و دو بار نیز به صورت صفت مشبّهه (آل عمران/۷۲، احزاب/۶۹) به کار رفته است. قرآن کریم در مواردی وجه را به انسان و گاه به موارد و موضوعات خارجی و بیرون از وجود انسان، مانند النهار و الشهادة و گاه به خدا نسبت داده است که ما به ترتیب به آن ها اشاره می کنیم.

انسان در دنیا

۱. راغب اصفهانی، ج ۱، ص ۸۵۵

۲. مصطفوی، ج ۱۳، ص ۵۰

۳. طبرسی، ج ۱، ص ۴۲۵

متعلق وجه در بعضی آیات انسان است و منظور همان وجه ظاهری و محسوس انسان می باشد و آن عضو مخصوصی است که به هنگام دیدار و مکالمه و گفتگو به آن توجه می گردد و این از آشکارترین مصادیق وجه و کامل ترین آن است که لفظ وجه بطور مطلق به این معنی بر می گردد. گر چه در این آیات بطور مستقیم لفظ انسان و شخص همنشین وجه نشده ولی مرجع ضمیری که به همراه آن آمده گویای این موضوع است که منظور، وجه و چهره انسان می باشد.^۱ در آیه ۵۸ سوره النحل وجه به همین معنا آمده است. «وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ» «و چون یکی از آنان را به [ولادت] دختر مژده دهند [از شدت خشم] چهره اش سیاه گردد، و درونش از غصه و اندوه لبریز و آکنده شود!!». مشرکان معتقد بودند که فرشتگان دختران خدایند ولی هرگز حاضر نبودند همین دختران را که برای خدا قایل شده بودند برای خود نیز قایل شوند و در اصل دختر برای آن ها عیب و ننگ و مایه سرشکستگی و بدبختی محسوب می شد. هنگامی که به یکی از آن ها مژده داده می شد که صاحب دختری شده است از فرط خشم چهره اش تغییر می کرد و سیاه می شد^۲ و سیاه شدن چهره کنایه از خشمناک شدن می باشد.^۳ همچنین در آیات دیگری مانند آیه ۴۳ سوره النساء، آیه ۶ سوره المائده و آیه ۲۹ سوره الذاریات، وجه به معنای ظاهری ذکر شده است.

انسان در آخرت: در بعضی آیات وجه انسان مورد نظر است ولی نه انسان دنیایی، بلکه وجوه بدن های اخروی و لطیف و ماوراء ماده مورد نظر می باشد.^۴ «أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ»^۵ «آیا کسی که روز قیامت [به خاطر بسته بودن دست هایش می کوشد که] با صورت خود گزند عذاب را دفع کند [مانند کسی است که ایمن از عذاب است؟] به ستمکاران گویند: آنچه را همواره مرتکب می شدید، بچشید». این آیه مقایسه ای بین اهل عذاب در قیامت و بین ایمانان از آن عذاب، یعنی بین اهل ضلالت و اهل هدایت می - باشد. انسان هر گاه که با خطری مواجه شود، با کمک دست هایش و جهش را حفظ می کند و گویند مراد از وجه بدن است و تخصیص آن به جهت آن است که اعز اعضاء است و اگر اذیت و ترسی متوجه شخص شود، اول در طلب آن است که آن را از وجه خود دفع کند ولی به جهت آن که دست و پایش در زنجیر است نمی تواند این کار را انجام دهد؛ بنابر این رویش سپر آتش می شود.^۶ بخاطر همنشینی وجه با یوم القیامه متوجه می شویم که وجه اخروی و غیر دنیایی مورد نظر می باشد. آیه ۱۰۶ آل عمران به وجه انسان اخروی اشاره می کند.

انسان از لحاظ روحانی و الهی: متعلق وجه در این آیات انسان است ولی منظور از وجه امور روحانی و الهی مربوط به انسان می باشد که از میان وجوه ظاهری بوسیله بصیرت باطنی و درونی، درک می گردد.^۷ «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ -

۱. مصطفوی، ج ۱۳، ص ۴۸

۲. طوسی، ج ۶، ص ۳۹۳

۳. طباطبایی، ج ۱۲، ص ۲۷۶

۴. مصطفوی، همان، ج ۱۳، ص ۴۸

۵. الزمر/ ۲۴

۶. کاشانی، ج ۸، ص ۹۳

۷. مصطفوی، ج ۱۳، ص ۴۸

إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ - وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ^۱ «در آن روز چهره‌هایی شاداب است - [با دیده دل] به پروردگارش نظر می‌کند- و چهره‌هایی عبوس و درهم کشیده است». این آیات وصف روز قیامت است که چهره های مردم را دو قسم می کند؛ یکی ناضره و دیگری باسره. نضره و نضارت چهره و درخت و امثال آن به معنای خرمی و زیبایی و بهجت آن ها است. یعنی در آن روز که قیامت برپا می شود، وجوه مؤمنین، زیبا و خرم است و مسرت درونی از چهره ها نمایان است و مراد از نظر کردن، نظر قلبی و دیدن قلب به وسیله حقیقت ایمان است^۲. نگاهی با چشم دل و از طریق شهود باطن، نگاهی که آن ها را مجذوب آن ذات بی مثال و آن کمال و جمال مطلق می کند و لذت روحانی و توصیف ناپذیر به آن ها دست می دهد که یک لحظه آن از تمام دنیا و آن چه در دنیا است برتر و بالاتر است^۳. در نقطه مقابل مؤمنان، گروهی هستند که صورتهایشان، عبوس و درهم کشیده است، یعنی وجوه اهل کفر، و بسور، مصدر باصره به معنای آشکار شدن حالت غم و اندوه زودرس در صورت، قبل از آگاه کردن کسی از آن می باشد و عبوس هم مانند آن است با این تفاوت که در آن معنای تعجیل و تسریع وجود ندارد^۴. آیه مورد بحث و همچنین آیه ۲۹ سوره فتح، حالت نضارت و شادابی و بسور و نشانه سجود و عبودیت از امور روحانی و معنوی مربوط به انسان است که بوسیله بصیرت باطنی از میان وجوه ظاهری قابل درک می باشد.

انسان از لحاظ ذاتی: متعلق وجه، انسان است ولی توجه و نظر به ذات انسان می باشد؛ پس ذاتش وجهی می شود که به سویی توجه می گردد بنابراین مراد از وجه در این گونه آیات کریمه، نفس و ذات است به اعتبار این که مورد توجه و عنایت خدای متعال است. نفس به تنهایی نمی تواند موفق به تسلیم و توفیق اقامه عبادت خداوند شود مگر آن که مورد عنایت و لطف و توجه او قرار گیرد و این معنا لطف استفاده از کلمه وجه را به جای نفس و ذات و غیر آن نشان می دهد^۵. «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعْوَدُونَ»^۶ «بگو: پروردگارم به میانه روی [در همه امور و به اجتناب از افراط و تفریط] فرمان داده، و [امر فرموده]: در هر مسجدی [به هنگام عبادت] روی [دل] خود را [آن گونه] متوجه خدا کنید [که از هر چیزی غیر او منقطع شود]، و او را در حالی که ایمان و عبادت را برای وی از هر گونه شرکی خالص می کنید بخوانید؛ همان گونه که شما را آفرید، [پس از مرگ به او] باز می گردید». در این آیه به اصول دستورات پروردگار در زمینه وظائف عملی یعنی رعایت عدالت اشاره شده و سپس دستور به یکتاپرستی و مبارزه با هر گونه شرک داده، می فرماید: «توجه قلب خویش را در هر عبادتی به او کنید» و از ذات پاک او به سوی دیگر منحرف نشوید «او را بخوانید و دین و آئین خود را خالص و مخصوص او قرار دهید»^۷. اقامه وجه در هنگام عبادت در یک انسان کامل عبارت از این است که

۱. القیامه/۲۴، ۲۲

۲. طباطبایی، ج ۲۰، ص ۱۱۱

۳. مکارم شیرازی، ج ۲۵، ص ۳۰۲

۴. طوسی، ج ۱۰، ص ۱۹۹

۵. مصطفوی، ج ۱۳، ص ۴۹

۶. الاعراف/ ۲۹

۷. مکارم، ج ۶، ص ۱۴۴

خود را طوری سازد و آن چنان حواس خود را تمرکز دهد که امر به عبادت قائم به او شود و او بتواند آن امر را بطور کامل و شایسته و بدون هیچ نقصی امتثال کند. پس برگشت اقامه وجه در هنگام عبادت به این است که انسان در این موقع دلش چنان مشغول خدا باشد که از هر چیز دیگری منقطع شود.^۱ در آیه ۱۲۵ نساء به «اسلام وجه» اشاره می شود. «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» «و دین چه کسی بهتر است از آنکه همه وجودش را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است، و از آیین ابراهیم یکتاپرست حق گرا پیروی کرده است؟ و خدا ابراهیم را [برای حق گرایی، خلوص، پاکی اخلاق و اعمالش] دوست خود گرفت». «اسلام وجه» به معنای تسلیم مطلق در برابر خداوند متعال می باشد، زیرا که وجه در لغت به معنی صورت است ولی از آنجا که صورت آئینه روح و دل آدمی است و حواسی که انسان را با خارج مربوط می کند تقریباً همه در آن قرار دارد، گاهی به معنی روح یا به معنی ذات نیز آمده است، چنان که در آیه ۸۸ سوره قصص می خوانیم «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» یعنی همه چیز جز ذات پاک خدا نابود می شود.^۲ چون انسان برابر اندیشه صادق و انگیزه خیر متوجه هدفی خاص می شود و همه کارهای علمی و عملی او بر اساس جهت گیری ویژه انتظام می گیرد؛ تنها جهتی که توجه به آن همان عقیده صائب و درست است انقیاد چهره هويت به سمت خدای بی جهت است که در همه جهات حضور علمی و ظهور احاطی دارد.^۳ «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ». چنین انسان موحدی می تواند مصداق «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ»^۴ بشود؛ زیرا چهره هويت او به سوی خدایی است که عنایت وی در همه جهات حضور دارد. از این جا سرّ تعبیر از انقیاد محض به «اسلام وجه» معلوم می شود، زیرا همه کارهای علمی و عملی انسان با رویکرد وی همراه است و اگر وجه کسی منقاد خدا بود، همه رویکردهای وی الهی خواهد بود و اگر از لحاظ ارزش، وجه انسان شریف ترین عضو اوست برای آن است که از جهت دانش همه امور وی با توجه و رویکرد او همراه است؛ از این رو اسلام وجه هر کسی معادل انقیاد وی و تسلیم بلا منازع اوست.^۵ بین وجه خداوند با ذات بسیط الهی تفاوت وجود دارد یعنی وجه خداوند عین ذات او نیست؛ هر چند به حمل حقیقت و رقیقت با ذات خدا متحد است ولی عین ذاتش نیست.^۶

موضوعات خارجی: در بعضی آیات متعلق وجه، خدا و انسان نبوده، بلکه موارد و موضوعات خارجی و بیرون از وجود انسان، مانند النهار و الشهاده می باشد. در این آیات منظور ظاهر این موضوعات بوده و معنای بدون تحریف و استتار مورد نظر می باشد.^۷ آیه ۱۰۸ مائده، فلسفه سختگیری و دقت در امر شهادت و شاهد گرفتن که در آیات

۱. طباطبایی، ج ۸، ص ۷۳

۲. مکارم، ج ۴، ص ۱۴۴

۳. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، ج ۶، ص ۱۹۴

۴. البقره/ ۱۱۵. «پس به هر کجا رو کنید آنجا روی خداست»

۵. مریم/ ۳۱. «و هر جا که باشم بسیار بابرکت و سودمندم ساخته است»

۶. جوادی آملی، همان، ج ۶، ص ۱۹۵

۷. همان، ج ۶، ص ۲۷۴

۸. مصطفوی، ج ۱۳، ص ۵۰

قبل مطرح بود را بیان می‌کند. «ذَلِكَ أُذُنِي أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَيَّ وَجْهًا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» [این [حکم به ترتیبی که خدا برای شما مقرر کرده] برای اینکه شاهدان شهادت را به صورتی درست و صحیح ادا کنند و بترسند، [از اینکه مشتشان باز شود و سوگندشان مورد توجه قرار نگیرد] و حق سوگندشان به دیگران برگردانده شود، به حقیقت نزدیک‌تر است. و از خدا پروا کنید و [فرمان‌هایش را] بشنوید؛ و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند]. سوگند شهود بعد از نماز در حضور مردم، سبب می‌شود که شهادت‌ها واقعی باشد، چون اگر سوگند و شهادت آنان پذیرفته نشود، آبروی آنان در جامعه می‌رود^۱. منظور از علی «وجهها» در آیه، یعنی بر وجه خود شهادت و به آن صورت واقعی که هست و منظور عدم کتمان شهادت و درست ادا کردن آن می‌باشد به طوری که حق آن را بجا آورده، چیزی را پنهان یا مطلبی بر آن نیفزاید^۲. در آیه ۷۲ آل عمران به بخشی از تهاجم فرهنگی یهودیان برای متزلزل ساختن ایمان مسلمانان اشاره می‌کند. «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَأَمْنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَجَءَ النَّهَارِ وَكُفَرُوا ءَأَخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» «و گروهی از [عالمان] اهل کتاب به پیروان خود گفتند: اول روز به آنچه [از آیات قرآن] بر مؤمنان نازل شده [به مکر و حيله] ایمان آورید، و در پایان روز کفر ورزید، شاید [مؤمنان با این ایمان و انکار شما به تردید افتند و] از دینشان بازگردند!!». مراد از کلمه " وَجَءَ النَّهَارِ " به قرینه اینکه مقابل آخر النهار قرار گرفته اول روز است، چون وجه هر چیزی اولین جنبه‌ای است که از آن چیز برای بیننده ظاهر می‌شود، وجه نهار هم اول روز است و سیاق کلام این طائفه از اهل کتاب می‌رساند که در اول روز چیزی به رسول خدا (ص) وحی شده که موافق با عقیده اهل کتاب بوده و در آخر روز چیزی وحی شده که با عقیده دیگرشان مخالف بوده، و این باعث شده بگویند: به آنچه اول روز نازل شده ایمان بیاورید و به آنچه در آخر روز نازل شده کفر بورزید^۳.

خدا: در بعضی آیات متعلق وجه، خداوند است و با توجه به این که وجه چیزی است که انسان به آن رو می‌کند و وجه هر چیز نیز با همان چیز مناسب است، پس وجه در روحانیات و در مورد خدای متعال، عبارت است از جهتی که بوسیله قلب به سوی خدا توجه می‌کند و در مقام مواجهت و رویارویی با او واقع می‌شود و این قلب آینه‌ای می‌گردد، برای نظر به خدا و فانی شدن در او و در آن جز تجلی صفات و مقامات خدا مشاهده نمی‌شود؛ چه اعمال خالص برای خدا باشد یا موجودات فانی در او و باقی به او باشد؛ یا صفات جمالیه یا کمالیه خدای متعال باشد؛ با هم فرقی نداشته یکسان می‌باشند^۴. آیه ۸۸ قصص تأکیدی بر موضوع توحید است، توحیدی که خمیرمایه تمام مسائل دینی می‌باشد. «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» «و با خدا معبودی دیگر مخوان، جز او معبودی نیست، هر چیزی مگر ذات او هلاک شدنی است، فرمانروایی [بر همه جهان هستی] ویژه اوست، و فقط به سوی او بازگردانده می‌شوید». وجه هنگامی که در مورد پروردگار به کار رود به معنی ذات پاک او است. واژه "هالک" از ماده "هلاک" به معنی مرگ و نابودی است. بنا بر

۱. قرائتی، ج ۲، ص ۳۹۰

۲. فیض کاشانی، ج ۲، ص ۹۵

۳. طباطبایی، ج ۳، ص ۲۵۶

۴. مصطفوی، ج ۱۳، صص ۴۹، ۵۰

این جمله "كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ" اشاره به فنای همه موجودات جز ذات پاک او می‌کند، نه تنها فنای بعد از پایان این جهان، که الان هم در برابر او فانی و هالکند! چرا که موجودات امکانی، وابسته به ذات پاک او هستند؛ لحظه به لحظه فیض وجود را از او می‌گیرند و در ذات خود چیزی ندارند^۱. وجه خدا چیزی است که با آن برای خلقت نمودار است، که خلقتش هم با آن متوجه درگاه او می‌شوند و این همان صفات کریمه او از حیات و علم و قدرت و سمع و بصر است و نیز هر صفتی از صفات فعل مانند صفت خلقت و رزق و احیاء و اماته و مغفرت و رحمت و همچنین آیات داله بر خدا بدان جهت که آیتند، وجه خدا می‌باشند^۲. آیه ۲۸ کهف اشاره به این واقعیت می‌کند که پیغمبر ص از ناحیه دشمنان مستکبر و اشراف آلوده در فشار بود که گروه مؤمنان فقیر را از خود براند، لذا خداوند دستور می‌دهد که در برابر این فشار فراینده، صبر و استقامت پیشه کند و هرگز تسلیم آنها نشود. «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدَ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»^۳ «با کسانی که صبح و شام، پروردگارشان را می‌خوانند در حالی که همواره خشنودی او را می‌طلبند، خود را پایدار و شکیبیا دار، و در طلب زینت و زیور زندگی دنیا دیدگانت [از التفات] به آنان [به سوی ثروتمندان] برنگردد، و از کسی که دلش را [به سبب کفر و طغیانش] از یاد خود غافل کرده‌ایم و از هوای نفسش پیروی کرده و کارش اسراف و زیاده‌روی است، اطاعت مکن». این گروه مؤمنان فقیر در همه حال و تمام عمر به یاد خدا هستند. تعبیر به "یریدون وجهه" (ذات او را می‌طلبند) دلیل بر اخلاص آنها است و اشاره به اینکه آنها از خداوند، خود او را می‌خواهند، حتی بخاطر بهشت و بخاطر ترس از دوزخ و مجازاتهایش بندگی خدا نمی‌کنند، بلکه فقط به خاطر ذات پاک او، او را می‌پرستند و این بالاترین درجه اطاعت و بندگی و عشق و ایمان به خدا است^۴. وجه خدای سبحان همان ظهور زوال ناپذیری است که از آن با عنوان فیض مطلق و عام خدا یاد می‌شود و مؤمنان که به امید لقای حق کار کرده و طالب وجه الله اند، خواهان نیل به ظهور خاص این فیض منبسط هستند؛ چنان که گفته می‌شود: «شهادت به وجهه الله نظر می‌کند». توفیق لقاء الله که نصیب بندگان بهشتی می‌شود، لقاء ذات خدای سبحان نیست که آن مشهود احدی نخواهد بود. اولیای الهی فیض و ظهور خاص خدا را که از آن به اسمای الهی یاد می‌شود ملاقات می‌کنند، لیکن نه با چشم ظاهر و نه با اندیشه و علم حصولی و استدلال، بلکه با دل و حقیقت ایمان او را درک می‌کنند^۵.

کامل‌ترین مصادیق وجه الله

نعمت و موهبت خدادادی وظایف و مسئولیت‌هایی را به همراه می‌آورد و از آنجا که انسان، مالک دارایی‌های خود نمی‌باشد باید حق دیگران را پرداخت نماید. آیه ۳۸ روم به این نکته می‌پردازد. «فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَ

۱. مکارم، ج ۱۶، ص ۱۹۰

۲. طباطبایی، ج ۱۶، ص ۹۰

۳. الکهف/ ۲۸

۴. مکارم، ج ۱۲، ص ۴۱۶

۵. جوادی آملی، تسنیم، ج ۶، ص ۲۶۳

ابن السبیل ذلک خیر للذین یریدون وجه اللہ و اولئک هم المفلحون» «پس [با توجه به فراخ‌بخشی خدا در روزی و رزق] حق خویشاوند و مسکین و در راه مانده را بده. این انفاق برای آنان که خشنودی خدا را می‌خواهند بهتر است؛ و اینان [که حقوق مالی را می‌پردازند] همان رستگارانند». با توجه به اینکه "وجه اللہ" به معنی صورت جسمانی خداوند نیست بلکه به معنی ذات پاک پروردگار است، این آیه نشان می‌دهد که تنها مساله انفاق و پرداختن حق خویشاوندان و دیگر صاحبان حقوق کافی نیست، مهم آن است که با اخلاص و نیت پاک و خالی از هر گونه ریا و خودنمایی و منت و تحقیر و انتظار پاداش توأم باشد. تمام کارهایی که انسان انجام می‌دهد و نوعی ارتباط با خدا دارد خواه برای رضای او، یا رسیدن به پاداش او، یا نجات از کیفر او باشد، همه مصداق "وجه اللہ" است، هر چند مرحله عالی و کامل، آن است که جز عبودیت و اطاعت او را در نظر نگیرد.^۱

هر چه موجب توجه بخدا باشد وجه اللہ است و فانی نمی‌شود دین، قرآن، انبیاء، ائمه هدی (ع)، احکام الهی، اطاعت، عبادت، اعمال صالحه و تقوا چون حسن آنها ذاتی است، تغییر پذیر نیست و البته باقی است^۲، حتی در حق شهداء می‌فرماید: «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ أمواتاً بل أحياء عند ربهم یرزقون»^۳. در بعضی از احادیث هم مصادیق وجه اللہ، دین و ولایت پیشوایان معصوم (ع) بیان گردیده است. بطور مثال می‌توان به روایتی از کتاب توحید شیخ صدوق که در تفسیر اثنا عشری آمده است اشاره کرد: ابن بابویه رحمه اللہ از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که امام فرمود: خدای عز و جل اعظم است از اینکه وصف گردیده شود به وجه، لکن معنای آن اینست که هر شیء فانی و هالک باشد مگر دین او بوجه، آنچنانی که از جانب او آورده شده است^۴. در مجمع البحرین به نقل از شیخ صدوق رحمت اللہ علیه آمده: وجه اللہ، انبیاء و حجت‌های خدا هستند^۵. البته باید متذکر شد این گونه احادیث نورانی، تفسیر نبوده بلکه تطبیق و بیان مصداق است. پیامبر گرامی (ص) و امامان معصوم (ع) مصادیق کامل وجه اللہ می‌باشند همانطوریکه اباصت از امام رضا (ع) روایت کرده که گفتیم: ای پسر رسول خدا (ص) چیست معنای خبری که آن را روایت کردند، اینکه ثواب لاله الاالله، نگاه کردن به وجه اللہ است؟ پس امام (ع) فرمودند: هر کس که خداوند را به وجه و صورتی مانند صورت‌های دیگران توصیف کند پس به تحقیق که کافر است ولیکن وجه خدا، انبیاء، رسولان و حجت‌هایش هستند که بوسیله آن‌ها به سوی خدا و دین و معرفتش، متوجه می‌شوند و خدای عزوجل فرمود: «کل من علیها فان؛ و یتقی وجهه ربک»^۶ و می‌فرماید: «کل شیء هالک إلا وجهه»^۱ پس نظر به درجات انبیاء و رسولان و حجت‌هایش، ثواب عظیمی برای مؤمنان در روز قیامت به همراه دارد^۲.

۱. مکارم، ج ۱۶، ص ۴۴۳

۲. طیب، ج ۱۲، ص ۳۷۸

۳. آل عمران / ۱۶۳. «و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند»

۴. حسینی شاه عبدالعظیمی، ج ۱۲، ص ۴۱۳؛ به نقل از ابن بابویه، محمد بن علی التوحید، ص ۱۴۹

۵. طریحی، ج ۶، ص ۳۶۶. قال الصدوق رحمه اللہ: وجهه اللہ: أنبیاءه و حججه، ابن بابویه، التوحید، ص ۱۱۷

۶. الرحمان / ۲۶، ۲۷. «همه آنان که روی این زمین هستند، فانی می‌شوند و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی می‌ماند»

اسود بن سعید گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، حضرت انشاء فرمود بدون آنکه کسی از او سؤال نماید فرمود: نحن حجه الله و نحن باب الله و نحن لسان الله و نحن وجه الله [و نحن] عين الله في خلقه و نحن ولاء امر الله في عباده. فرمود مائیم حجت خدا، و مائیم باب رحمت خدا، و مائیم لسان فرمان خدا، و مائیم وجه صفات خدا، و مائیم چشم بصیرت خدا در خلقش، و مائیم ولاء امر خدا در بندگان او^۳. وجود این گونه روایات تأییدی است بر آن که پیامبر گرامی (ص) و امامان معصوم (ع) کامل ترین مصادیق وجه الله می باشند.

ارتباط وجه با وجیه

وجیه از مشتقات وجه و صفت مشابهه بر وزن فعیل می باشد که در لغت یعنی کسی که مشهور شده به سبب این که صاحب شأن و مقام و اعتبار است و از جهت ظاهری یا روحانی مورد توجه مردم یا خدای متعال می باشد^۴. اصل واحد در ماده وجه، چیزی از جسم است که به آن روی آورده می شود. در برخی موارد نظر و توجه به چیزی به لحاظ ذات آن می باشد، پس ذات آن شیء وجهی می شود که مورد توجه واقع می گردد. در بعضی آیات مراد از وجه به اعتبار این که مورد توجه خدای متعال است همان نفس و ذات می باشد. در ماده وجه معنی مواجهت و روبرویی از جانب وجه نیز وجود دارد و این خود دلالت بر این دارد که وجه هم متوجه خدا بوده و تحقق مواجهت یعنی استمرار در این توجه نیز وجود دارد. چون واژه وجیه از وجه مشتق شده است در آن همان معانی وجه موجود می باشد یعنی هم معنای فاعلی و هم مفعولی دارد هم توجه می کند و هم مورد توجه واقع می شود. توجه اولیه از جانب خداوند حکیم است زیرا او شروع کننده هر نعمتی است و این که نفس به تنهایی نمی تواند موفق به تسلیم و توفیق در اقامه عبادت خدای عز و جل شود مگر آن که مورد عنایت و لطف و توجه او قرار گیرد و این معنی، لطف استفاده از کلمه وجه را بجای نفس و ذات و غیر آن در آیات، نشان می دهد^۵. در مرحله بعد معنای فاعلی واژه وجیه مطرح می شود و نکته مهم در وجاهت این است که تا بنده متوجه الله نباشد، مشمول فیض خاصه حق قرار نمی گیرد و وجاهت الهی نمی یابد. در نهایت این خداوند حکیم است که مجدداً به بنده رو کرده و او را از فیوضات خاصش بهره مند می سازد و شخص وجیه عندالله می شود و این معنای مفعولی وجیه می باشد. پس در ابتدا توجه خداست، بعد توجه بنده خدا و مجدداً توجه خداوند حکیم، موجبات وجاهت الهی فرد را در دنیا و آخرت فراهم می سازد. این روبرویی و توجه، با وجه، که معنای نخست آن صورت و چهره است بیان گردیده،

۱. القصص / ۸۸. «هر چیزی مگر ذات او هلاک شدنی است»

۲. مجلسی، ج ۴، ص ۳. فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْخَبَرِ الَّذِي رَوَوْهُ أَنَّ تَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ فَقَالَ ع يَا أَبَا الصَّلْتِ مَنْ وَصَفَ اللَّهَ بِوَجْهِهِ كَالْوُجُوهِ فَقَدْ كَفَرَ وَ لَكِنَّ وَجْهَ اللَّهِ أَنْبِيَاؤُهُ وَ رُسُلُهُ وَ حَجَجْتُهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يُتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى دِينِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كُلُّ مَنْ عَلَّيْهَا فَانَ وَ يَتَّقِي وَجْهَ رَبِّكَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ فَالْنَّظَرُ إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ حَجَجْتُهُ ع فِي دَرَجَاتِهِمْ تَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

۳. حسینی شاه عبدالعظیمی، ج ۱۲، ص ۴۱۴، به نقل از صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۶۱

۴. مصطفوی، ج ۱۳، ص ۵۰

۵. مصطفوی، ج ۱۳، ص ۴۹

چون صورت اولین چیزی است که با روی هر کس مواجه می شود و اشرف هر چیز است^۱. در حقیقت «وجه» مانند رئیس، برداشتی از نظام تکوین است، چون همان گونه که در میان اعضا و جوارح، سر اعضای دیگر را رهبری می کند، در امور اعتباری نیز عده ای که به کاری اشتغال دارند، یک نفر را رأس خود به شمار می آورند و او را رئیس می نامند. «وجه» نیز از آن جا که اشرف اعضای بدن است و انسان ها هنگام تخاطب با یکدیگر چهره به چهره، رو به رو و مواجه می شوند، به این نام نامیده شده است^۲.

پس شخص وجه یعنی کسی که نظر خداوند و در مراتب پایین تر، نظر خلق خدا به او می باشد، در واقع آن ها به او رو می کنند و او نیز متقابلاً به آن ها رو می نماید. پیامبر اکرم و امامان معصوم آن ذوات نورانی برای وجه خدا کار می کنند، نه از ترس دوزخ یا به طمع بهشت؛ چون خدای سبحان فرموده است: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا»^۳. پس آن ذوات نورانی به مقصد و مطلوب خود، یعنی وجه الله رسیده اند، خود وجه الله و وجه عندالله شده اند از این رو مطابق برخی ادعیه و زیارات عنوان وجه «عندالله» از اوصاف ائمه (ع) بوده و بدین معنا است که آنان موجه عندالله هستند و خدا به آن ها رو می کند و اگر خدا به کسی رو کرد از همه جهات به او رو کرده، از این رو همه عالم به او رو می کند؛ زیرا خدای سبحان در جهتی خاص نیست تا تنها از آن سو به انسان کامل رو کند به این دلیل که خدای عز و جل فرموده است: «...فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ...»^۴، پس جایی نیست که انسان کامل حضور نداشته و توسل به وی اثر نداشته باشد؛ از این رو در همه جا می توان به انسان های کامل متوسل شد^۵ و بر همین اساس، عیسیای مسیح (ع) فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ...»^۶.

مفهوم و کاربردهای وجه در قرآن کریم

وجه به معنای آبرومند و با قدر و منزلت است^۷. علامه می فرماید: وجاهت به معنای مقبولیت است^۸. بعضی از اهل لغت گفته اند: وجه یعنی کریم و این به سبب آن است که وجه انسان، اشرف اعضای انسان است، پس وجه استعاره از کرم و کمال است^۹. این واژه صفت مشبیه بوده و تنها دو بار در قرآن کریم، آل عمران/۴۵ و الاحزاب/۶۹ به کار رفته است.

۱. راغب اصفهانی، ج ۱، ص ۸۵۵

۲. جوادی آملی، تسنیم، ج ۱۴، ص ۲۸۶

۳. الانسان/۹. «و می گویند: ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم»

۴. البقره/۱۱۵؛ «... پس به هر کجا رو کنید آنجا روی خداست...»

۵. جوادی آملی، تسنیم، ج ۶، ص ۲۸۷

۶. مریم/۳۱. «و هر جا که باشم بسیار بابرکت و سودمندم ساخته...»

۷. قمی، ج ۱، ص ۱۰۲

۸. طباطبایی، ج ۳، ص ۱۹۵

۹. فخر رازی، ج ۸، ص ۲۲۳

مفهوم «وجیه» در قرآن کریم: برای دستیابی به مفهوم وجیه در قرآن کریم لازم است به آیاتی که این واژه در آن بکار رفته است مراجعه کنیم. «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ»^۱ [یاد کنید] زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم! یقیناً خدا تو را به کلمه‌ای از سوی خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می‌دهد، که در دنیا و آخرت دارای مقبولیت و آبرومندی و از مقربان است. مطابق آیه حضرت مسیح (ع) از مقربان و موحّسانی است که خداوند متعال به او رو کرده است. وجیه بودن در دنیا و آخرت به حضرت مریم (ع) این بشارت را می‌دهد که فرزند تو، هم چهره ای مقبول و مردمی در دنیا یعنی رسالت و پیامبری خواهد داشت و هم چهره ای معنوی در آخرت به گونه ای که دیگران به ویژه مجرمان او را نزد خداوند شفیع خویش قرار می‌دهند. این وجاهت، تنها از آن «وجه الله» است که صاحب کارهای «لوجه الله» از آن بهره مند می‌باشد. تا کسی متوجه الله نباشد، و در نتیجه مخاطب و مشمول لطف الهی نگردد، خدا نیز به او روی نخواهد کرد و تا فیض خاصّ الله به کسی روی نیاورد، شخص وجاهت الهی نخواهد یافت و در قیامت نیز خدا نه با او سخن می‌گوید و نه به او می‌نگرد: «... وَ لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...»^۲ «...و خدا با آنان سخن نمی‌گوید، و در قیامت به آنان نظر [لطف و رحمت] نمی‌نماید...». «وجیه عندالله»، غیر از «وجیه عند الناس» است؛ از آن جا که اتهام به مریم (ع) غیر مستقیم عیسی (ع) را نیز شامل می‌شود، خدای سبحان با وصف عیسی (ع) به وجیه بودن در دنیا و آخرت، ناروا بودن این اتهامات را گوشزد و حضرت مسیح و مادر او را تنزیه می‌کند.^۳ پس می‌توان نتیجه گرفت که شخص وجیه هم در دنیا و هم آخرت دارای وجاهت است و مقرب درگاه خداوند نیز می‌باشد و یا آن که هر شخصی که مقرب درگاه خداوند می‌باشد، موجه و آبرومند نیز هست. در آیه ۶۹ احزاب وجاهت حضرت موسی (ع) مطرح می‌شود. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا» [ای اهل ایمان! درباره پیامبران] مانند کسانی نباشید که موسی را [با تهمت و دروغ بستن به او] آزار دادند و خدا او را از آنچه درباره او می‌گفتند، پاک و مبرّأ ساخت، و او نزد خدا آبرومند بود. در این آیه روی سخن با مؤمنان می‌باشد و آن‌ها را نهی می‌فرماید از اینکه مانند بعضی از بنی اسرائیل باشند، و با پیغمبرشان عملی انجام دهند که آنان انجام دادند، یعنی پیغمبرشان را اذیت کنند. مراد از این اذیت مطلق آزارهای زبانی و یا عملی نیست، گرچه مطلق آزار پیامبران حرام و مورد نهی است، ولی در خصوص آیه به قرینه جمله "فَبَرَّاهُ اللَّهُ -خدا تبریته‌اش کرد" مراد، آزار از ناحیه تهمت و افتراء است، چون این اذیت است که رفع آن محتاج به تبرئه خدایی است. اما در خصوص رسول گرامی اسلام، و اینکه تهمتی که به وی زدند چه بوده؟ بهترین وجهی که ذکر کرده‌اند این است که آیه شریفه اشاره است به تهمتهایی که به آن جناب در خصوص داستان زید و زینب زدند، و بعید نیست که چنین باشد، چون در روایات بسیاری که در این قصه وارد شده، مطالبی است که با قداست ساحت رسول خدا (ص) مناسبت ندارند. «وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا»: یعنی او نزد خدا صاحب جاه و آبرو و مقام و منزلت بود، و این جمله علاوه بر اینکه به طور اجمال مشتمل بر تبرئه موسی است، تبرئه را نیز تعلیل می‌کند، و بیان می‌نماید که چرا

۱. آل عمران/۴۵

۲. آل عمران/۷۷

۳. جوادی آملی، تسنیم، ج ۱۴، ص ۲۹۳

خدا او را تبرئه کرده است.^۱ انتخاب موسی از میان تمام پیامبرانی که مورد ایداء قرار گرفتند بخاطر آن است که موزیان بنی اسرائیل بیش از هر پیامبری او را آزار دادند، بعلاوه آزارهایشان بعضاً شباهت به اذیت های منافقان نسبت به پیامبر(ص) در صدر اسلام بود.^۲ با توجه به آیه مورد بحث می توان این طور بیان کرد که خداوند شخصاً از نماینده هایش دفاع کرده، آبرو و جاهت آن ها را تضمین می کند و از آن ها رفع اتهام نموده، حق را به حق دار می رساند، زیرا که آن ها در پیشگاه خدا وجیه و آبرومند هستند و هیچگاه از جانب خودشان دستوری نداده، آنچه که بیان می دارند، فقط از جانب خدای متعال است.^۳ به بیان دیگر هرگاه کسی وجیه و صاحب قدر و منزلت باشد خدا به دفاع از او در برابر افراد مودی که نسبتهای ناروا به او می دهند می پردازد، انسان ها باید پاک باشند و جاهت خود را در پیشگاه خدا حفظ کنند، او نیز به موقع پاکی آن ها را برملا می سازد هر چند بدخواهان در متهم کردنشان بکوشند. نظیر این معنی در مورد داستان یوسف پیامبر نیز صادق است که چگونه خدا او را از تهمت بزرگ و خطرناک همسر عزیز مصر مبرا ساخت و همچنین در مورد مریم مادر عیسی ع که نوزاد شیرخوارش به پاکی او گواهی داد و زبان بدخواهان بنی اسرائیل را که سعی در متهم ساختن او داشتند، بست. ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که این خطاب مخصوص مؤمنان زمان پیامبر (ص) نبوده، ممکن است کسانی بعد از او قدم به عرصه وجود بگذارند اما کاری کنند که روح مقدسش آزرده شود، آئین او را کوچک بشمرند، زحمات او را بر باد دهند، مواریث او را به فراموشی بسپارند آنها نیز مشمول این آیه خواهند بود. با توجه به حالات پیامبران بزرگ که در طول تاریخ از زخم زبان در امان نبودند، می توان انتظار داشت که گاهی افراد پاک و مؤمن و رهبران الهی، گرفتار اینگونه اشخاص شده، در معرض اتهام قرار گیرند اما به حکم آیه «فَبَرَأَهُ اللَّهُ» تهمت هایشان بی اثر مانده، خداوند دست آن ها را رو می نماید.^۴

کاربردهای وجیه در قرآن کریم: در قرآن کریم فقط برای حضرت موسی و عیسی علیهما السلام، صفت وجیه بکاررفته است، با آن که تمام پیامبران الهی وجیه «عند الله» می باشند، این موضوع ما را برآن می دارد که به بررسی اوصاف و ویژگی های این دو پیامبر بزرگ بپردازیم تا در رهگذر آن مفهوم وجیه آشکارتر گردد.

برخی از ویژگی های حضرت موسی (ع) از نگاه قرآن: سیره حضرت موسی (ع) تقریباً در بیست و هشت سوره قرآن به طور گسترده بازگو شده است. حضرت موسی (ع)، در دوران کودکی از راه تعلیم غیبی مادرش در صندوقچه ای قرار گرفته در رود نیل انداخته شد، از این رو بخش مهمی از دوران خردسالی آن حضرت در قرآن در سوره طه تشریح شده است. مهمترین کار فرهنگی حضرت کلیم (ع) در مقطع مبارزه و مناظره با فرعونیان و نیز در مقطع رهبری اسرائیلیان تقویت روح توحید و انقطاع بت پرستی بود.^۵ در سوره نساء عنوان تکلم خدا با موسی (ع)

۱. طباطبایی، ج ۱۶، ص ۳۴۷

۲. مکارم، ج ۱۷، ص ۴۴۴

۳. قرائتی، ج ۷، ص ۴۰۹

۴. مکارم، ج ۱۷، ص ۴۴۶

۵. جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۷، صص ۱۹۹، ۱۹۸

مطرح شد: «... وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا»^۱ «... و خدا با موسی به صورتی ویژه و بی واسطه سخن گفت». خداوند، بدون واسطه، با موسی سخن گفت ولی با سایر پیامبران بواسطه وحی، سخن می گفت. برخی گفته اند: ذکر کلمه «تکلیم» برای این است که معلوم شود که سخن خداوند با حضرت موسی، همان تکلم معقولی است که از وهم و پندار اهل باطل، بدور و درک آن در خور فهم عاقلان است.^۲ چون ادعای موسی (ع)، نبوت بود باید آن را با معجزه به ثبوت می رساند و موسای کلیم معجزات فراوانی از خدای سبحان دریافت کرد ولی ید بیضاء و عصایش، از مهمترین معجزات و آیات صدق دعوی او بود. در سوره مبارکه نمل، داستان اژدها شدن عصای حضرت موسی (ع)، آمده است: «وَ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ لَّا تَخَفُ إِنِّي لَأَخَافُ لَدَيْكَ الْمُرْسَلُونَ»^۳ «و عصایت را بیفکن. پس وقتی آن را دید که تند و شتابان حرکت می کند، گویا ماری باریک و تیزرو است، پشت کنان رو به فرار گذاشت و به پشت برنگشت. [ندا رسید: ای موسی! نترس که پیامبران] به سبب دارا بودن مقام عصمت و پاکی از گناه [نزد من نمی ترسند]. در سوره طه معجزه دست تابان موسی (ع) بیان شده است: «وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَىٰ»^۴ «و دستت را در گریبان کن تا بدون هیچ عیبی [چون برص و پیسی] سفید و درخشان بیرون آید، [آن] معجزه ای دیگر است». موسی (ع) زمانی که به وعده گاه خدا رفت، آن ضیافت، چهل شبانه روز به طول انجامید و در پایان مهمانی، هدیه خداوند به پیامبرش تورات بود، چنان که خداوند فرمود: «وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَ أَمَرَ قَوْمَكَ بِأَخْذِهَا بِحُسْنِهَا سَأُورِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ»^۵ «و برای او در الواح [تورات] از هر چیزی [که در باب دین مورد نیاز مردم باشد] پندی و برای هر چیزی [که تأمین کننده هدایت انسانها باشد] سخنی روشن نوشتیم؛ پس [به او گفتیم:] آن را با قدرت [ی تمام و عزمی استوار] دریافت کن، [و به کار بند] و قوم خود را فرمان ده که آن را به نیکوترین صورت دریافت کنند [و به کار بندند]. به زودی سرای فاسقان را [که در دنیا ویرانی کاخها و خانه های آنان، و در آخرت دوزخ است] به شما نشان می دهیم». رحمت خاص خداوند بهره بندگان مخصوص می شود و موسای کلیم از رحمت خاص برخوردار بود. تا انسان این رحمت های خاص را نچشد، توان پیمودن راه حق نصیبش نمی شود. وقتی سخن از هارون است می فرماید: «وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا»^۶ «و از رحمت خود برادرش هارون را که دارای مقام پیامبری بود، به او بخشیدیم». هارون، مصداق هبه و رحمت خاص خداست، خضر (ع) هم که معلم ولایت است، رحمت خاصه ای است که از بیرون نصیب موسای کلیم شد، چنانکه شرح صدر رحمت خاصه ای است که از درون نصیب او شد، بنابراین خداوند، با رحمت های گوناگون، موسای کلیم را پروراند تا وی به مقام

۱. النساء/ ۱۶۴

۲. طبرسی، ج ۳، ص ۲۱۸

۳. النمل/ ۱۰

۴. طه/ ۲۲

۵. جوادی آملی، همان، ج ۷، ص ۱۴۶

۶. الاعراف/ ۱۴۵

۷. مریم/ ۵۳

اولوالعزم نایل آمد^۱ موسای کلیم از مظاهر اسمای حسناى خدای سبحان است، مظهر جلال حق شد و فرعون را غرق کرد و مظهر جمال حق شده، قومش را از ظلمت به نور هدایت کرد. در همه این مظاهر، خدای سبحان او را عبد مُخْلِص معرفى کرده است: « وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا »^۲ «و در این کتاب، [سرگذشت] موسی را یاد کن، بی تردید او انسانی خالص شده و فرستاده‌ای پیامبر بود» خداوند سبحان می فرماید: «... وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا...»^۳ «... و چنان که باید امتحانات نمودیم ...» از ظاهر آیه برمی آید که حضرت کلیم چونان حضرت خلیل (علیهما السلام) موارد مهمی از امتحانات الهی را با موفقیت پشت سر گذاشت و بعد از پیروزمندی به مقام منیع و شامخی چون رسالت مصر که سنگین‌ترین کار آن عصر بود نایل آمد.^۴ خداوند حکیم موسی (ع) را از بندگان مخلص (با فتح لام) خود قرار داد و این مقام، مقامی است بسیار با عظمت که توأم با بیمه الهی از لغزش‌ها و انحراف‌ها بوده، مقام نفوذ ناپذیری در برابر شیطان می باشد، که جز در سایه جهاد مداوم با نفس و اطاعت مستمر و پی گیر از فرمان خدا به دست نمی آید. بزرگان علم اخلاق این مقام را مقامی بسیار بلند و عالی می دانند و از آیات قرآن هم استفاده می شود که «مخلصین» از ویژگی‌ها و افتخارات خاصی بهره مند می باشند،^۵ پس با توجه به تمام ویژگی‌هایی که برای موسی (ع) عنوان شد، می توان انتظار داشت که این پیامبر اولوالعزم از آنچنان مقام و جاهتی در درگاه الهی برخوردار باشد که اگر زمانی مورد تهمت و افترا واقع شود، خداوند متعال خودش، در پی رفع آن و برائتش باشد.

برخی از ویژگی‌های عیسی (ع) از نگاه قرآن: از دیگر مصادیق وجیه در قرآن، حضرت عیسی (ع) می باشد که بررسی اجمالی اوصاف و ویژگی‌های آن حضرت می تواند کمکی در جهت آشکار ساختن مقام و جاهت آن جناب باشد. قرآن براساس آیه ۴۵ سوره آل عمران می فرماید: « اِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ »^۶ «[یاد کنید] زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم! یقیناً خدا تو را به کلمه‌ای از سوی خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می‌دهد، که در دنیا و آخرت دارای مقبولیت و آبرومندی و از مقربان است». خدای سبحان بشارت مسیح (ع) را به حضرت مریم با کلمه، تعبیر می فرماید و سراسر جهان هستی کلمات الهی است؛ اما عیسی (ع) مصداق کامل کلمه تکوینی (نه اعتباری) الهی است، زیرا روح وی انتسابی قوی و پیوندی ویژه با خدا دارد. او با خطاب و کلمه «کن» به هستی قدم نهاد، بدان لحاظ که پدر نداشت و نیز از نظر چگونگی کیفیت حمل و فصال، از ناحیه مادر نیز به صورت اعجاز و بی گذراندن ایام بارداری به دنیا آمد، از این رو آیت کبری حق تعالی است و بهتر خدا را نشان می دهد. نشانه او این است که

۱. جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۷، صص ۱۶۶، ۱۶۵

۲. مریم/۵۱

۳. طه / ۴۰

۴. جوادی آملی، همان، ج ۷، ص ۲۱۰

۵. مکارم، ج ۱۳، ص ۹۱

۶. آل عمران/ ۴۵

نامش عیسی، لقبش مسیح، به معنای رهبر روحانی و ممسوح بالبرکه، و کنیه وی ابن مریم است.^۱ مسیح بر وزن فعیل، می تواند هم معنای فاعلی و هم مفعولی داشته باشد، در معنای فاعلی یعنی مسح کننده و از موارد اطلاق آن بر عیسی (ع) این بوده که با دست کشیدن، بیماران را شفا می داده و در معنای مفعولی، یعنی مسح شده و از موارد نام گذاریش برای این بوده که عیسی مسیح از آلودگی ها پاک شده؛ یا این که با یمن و برکت مسح شده؛ یا برای آن است که در هنگام ولادت، جبرئیل او را با بال هایش مسح کرد تا از وسوسه شیطان در امان باشد.^۲ از اوصاف دیگری که در آیه ۴۵ سوره آل عمران به آن اشاره شده است وجاهت عیسی (ع) است یعنی آن حضرت در دنیا چهره ای مقبول و مردمی، یعنی رسالت و پیامبری خواهد داشت و در آخرت نیز چهره ای معنوی دارد و دیگران وی را نزد خداوند شفیع خویش قرار خواهند داد. وصف عیسی مسیح به وجیه بودن در دنیا و آخرت، آن حضرت و مادر او را از اتهامات ناروا تنزیه می کند.^۳ از اوصاف دیگری که در این آیه به آن اشاره شده، مقرب بودن آن حضرت است یعنی ایشان با برخورداری از قرب کسبی و موهبتی، قربی ویژه دارد و وجیه بودن او نه در حد ابرار یا اصحاب یمین بلکه در حد مقربان است، که از آن دو گروه بالاتر می باشد. خدای سبحان در سوره «واقعه» انسان ها را به سه گروه اصحاب یمین، اصحاب شمال و مقربان قسمت می فرماید؛ اما صریحا کسی جز عیسی مسیح (ع) را مقرب ندانسته است. گاهی هم در قرآن کریم، مردم به فجار، ابرار و مقربان تقسیم می شوند و در هر دو تقسیم یاد شده، عیسی مسیح از مقربان است.^۴ قرآن کریم در ادامه ویژگی های عیسی مسیح (ع) می فرماید: «وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ»^۵ «و با مردم در گهواره [به صورت کاری خارق العاده] و در میان سالی [با زبان وحی] سخن می گوید و از شایستگان است». حضرت مسیح (ع) در گهواره در نخستین روزهای ولادت سخن می گوید؛ هم اصل این تکلم معجزه است و هم اینکه سخنی را که انبیا علیهم السلام در چهل سالگی می گویند، او در گهواره آن را می گوید و از دوران مهد تا چهل سالگی که دوران بلوغ عقلی انسان و نبوت انبیاست یکسان سخن می گوید. نبوت آن حضرت از همان نوزادی بوده (هر چند مأمور به احکام و تبلیغ آن نبود) و این تکلم، هم معجزه برای اثبات نبوت بود و هم بر پاکی وی و پاکدامنی مادرش دلالت می کرد. تکلم در مهد با دخالت و اشاره مادر آن حضرت بود و این معجزه به هر دو منسوب است. آن حضرت در دوران کهولت نیز گفتار رسولانه دارد و خود رسالت نیز خارق عادت است.^۶ ویژگی دیگری که در انتهای آیه مطرح می شود این است که حضرت مسیح (ع) از صالحان است، یعنی مثل ابراهیم و موسی علیهما السلام از انبیاء است.^۷ تعبیر به "مِنَ الصَّالِحِينَ" نشان می دهد که صالح و شایسته بودن از بزرگ ترین افتخاراتی است که نصیب انسان می شود، و گویی همه ارزشهای انسانی در آن

۱. جوادی آملی، تسنیم، ج ۱۴، صص ۲۸۲، ۲۸۳

۲. همان، ج ۱۴، ص ۲۸۵

۳. همان، ج ۱۴، ص ۲۹۲

۴. جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۷، صص ۳۴۴، ۳۴۵

۵. آل عمران/۴۶

۶. جوادی آملی، تسنیم ج ۱۴، ص ۲۸۳

۷. کاشانی، ج ۲، ص ۲۲۴

جمع است.^۱ در سوره آل عمران خداوند می فرماید: «وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ»^۲ «و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد». در این آیه ویژگی دیگر حضرت عیسی (ع) بیان شده است که خداوند سبحان معلم، عیسای مسیح متعلم و محور تعلیم او کتاب (یعنی مکتوب آسمانی مشتمل بر قوانین اعتقادی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و مانند آن) حکمت، تورات و انجیل است.^۳ یکی دیگر از اوصاف مسیح (ع)، رسالت آن حضرت است و خدای سبحان پس از بیان ارکان رسالت پیامبرش (وجیه بودن در دنیا و آخرت، مقرب بودن، صالح بودن و ...) اصل رسالت آن حضرت را مطرح و آغازش را اعلام فرمود و به بنی اسرائیل هشدار داد که رسولی خواهد آمد. «و رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِّنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۴ «و به رسالت و پیامبری به سوی بنی اسرائیل می فرستد که [به آنان گوید: من از سوی پروردگارتان برای شما نشانه‌ای [بر صدق رسالتم] آورده‌ام؛ من از گل برای شما چیزی به شکل پرنده می‌سازم و در آن می‌دمم که به اراده و مشیت خدا پرنده‌ای [زنده و قادر به پرواز] می‌شود؛ و کور مادرزاد و مبتلای به پستی را بهبود می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و شما را از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم؛ مسلماً اگر مؤمن باشید این [معجزات] برای شما نشانه‌ای [بر صدق رسالت من] است. رسالت باید با اعجاز همراه باشد، از این رو آیه، معجزاتی را که در حوزه اثبات رسالت مؤثر است بیان می‌کند و لفظ «آیه» در این آیه همه معجزات آن حضرت را شامل می‌شود. حضرت به اذن خداوند پرنده آفرید و آن را پرواز داد، اکمه (هر گونه نابینا) و ابرص یعنی مبتلا به مرض پستی (سفیدی بی درمانی که در پوست ظاهر می‌شود) را شفا داد و مردگان بسیاری را زنده کرد و از آنچه که بنی اسرائیل در خانه‌هایشان ذخیره می‌کردند و یا از غذایی که می‌خوردند گزارش می‌داد.^۵ قرآن می‌فرماید: «اذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»^۶ «[یاد کنید] هنگامی که خدا فرمود: ای عیسی! من تو را [از روی زمین و از میان مردم] بر می‌گیرم، و به سوی خود بالا می‌برم، و از بودن در میان اجتماع آلوده کافران پاک می‌کنم، و آنان را که از تو پیروی کردند تا روز قیامت برتر از کسانی که کافر شدند قرار می‌دهم؛ سپس بازگشت شما به سوی من است، و در میان شما در آنچه با هم اختلاف داشتید [به حق و عدالت] داوری می‌کنم». در این آیه به توفی و رفع عیسی (ع) اشاره می‌شود، علامه توفی را به معنای گرفتن چیزی به طور تام و کامل می‌داند و می‌فرماید این واژه در قرآن به معنای مرگ نیامده، بلکه به عنایت (گرفتن) و (حفظ کردن) بوده است و در این جا یعنی ای عیسی من تو را خواهم گرفت. رفع، ترفیع

۱. مکارم، ج ۲، ص ۵۵۰

۲. آل عمران/ ۴۸

۳. جوادی آملی، تسنیم، ج ۱۴، ص ۳۱۲

۴. آل عمران/ ۴۹

۵. جوادی آملی، تسنیم، ج ۱۴، ص ۳۱۳، ۳۱۴

۶. آل عمران/ ۵۵

درجه و تقرّب به خداوند سبحان است و منظور از رفع، رفع معنوی می باشد و در این جا یعنی جسم و روح تو را بسوی خود بالا می برم (رفع معنوی نه صوری) و بادور کردن تو از کافران تو را از اختلاط و آمیزش با آن ها و اجتماع آمیخته با کفر و انکار آن ها پاکیزه می گردانم.^۱

کلمه «الی» در جمله «رافعک الی» بدین معنا است که تو را از همه درجات بالا برده، به خودم نزدیک می کنم، که این نشانه قرب کامل است و از خصایص حضرت مسیح به شمار می رود. البته اگر کسی راه تطهیر و ولایت را طی کند مشمول رفعت درجه و مکانت عالی خواهد بود.^۲ با توجه به خصایص ذکر شده در آیات بالا و قرب کامل حضرت مسیح در پیشگاه خداوند متعال، وجاهت و مقام حضرتش بیش از پیش آشکار می شود و این خود، نشانه حمایت مستقیم خداوند از پیامبرش در مقابل توطئه و تهمت های بدخواهان و کافران می باشد و به بیان دیگر می تواند همان مفهوم وجاهت عیسی (ع) در نزد خداوند متعال باشد.

موارد رنجش و ایذاء حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام: بررسی اذیت ها و آزارهای بنی اسرائیل نسبت به این دو پیامبر اولوالعزم می تواند مشخص نماید که این رنجش ها از چه نوعی بودند که خداوند متعال واژه وجاهت را در مورد این دو پیامبر بکار برده است.

بعضی از موارد ایذاء حضرت موسی (ع): مصایبی که حضرت موسی (ع) از اسرائیلیان تحمل کرد کم نبود، چنانکه درایه ۱۳۸ اعراف آمده است: «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» «و بنی اسرائیل را از دریا [یی که فرعونیان را در آن غرق کردیم] عبور دادیم؛ پس به گروهی گذر کردند که همواره بر پرستش بت های خود ملازم داشتند، گفتند: ای موسی! همان گونه که برای آنان معبودانی است، تو هم برای ما معبودی قرار بده!! موسی گفت: قطعاً شما گروهی هستید که جهالت و نادانی می ورزید». بعد از آن که قوم موسی (ع) از دریا عبور کردند در مسیر خود به گروهی برخورد کردند که بت پرست بودند، آنچنان تحت تأثیر قرار گرفتند که از پیامبرشان خواستند که برای آن ها هم بت هایی قرار دهد و موسی از پیشنهاد جاهلان و نابخردانه آن ها بسیار ناراحت شد و به آن ها گفت شما قومی جاهل و بی خبرید.^۳ در سوره مائده جریان ورود بنی اسرائیل به سرزمین مقدس بیان شده: «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ»^۴ «گفتند: ای موسی! تا آنان در آنجا نمانند، ما هرگز وارد آنجا نخواهیم شد، پس تو و پروردگارت بروید [با آنان] بجنگید که ما [تا پایان کار] در همین جا نشسته ایم». موسی (ع) از قوم خود می خواهد که وارد سرزمین مقدس شوند و برای ورود به آن از مشکلات نترسیده و از فداکاری مضایقه نکنند، اما بنی اسرائیل با همان تفکر رفاه طلبی و مادی که داشتند عمداً از مبارزه دست کشیده و با جهالت و جسارت تمام گفتند: مادامی که آن مردم جبار در آن سرزمین هستند ما ابداً داخل آن نمی شویم تو و پروردگارت بروید و جنگ

۱. شاکر، ج ۱، صص ۲۵۲، ۲۵۱

۲. جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۷، ص ۳۵۴

۳. جوادی آملی، همان، ج ۷، صص ۲۰۴، ۲۰۳

۴. المائده/ ۲۴

کنید، ما اینجا نشسته ایم^۱. خداوند هم به جهت نافرمانیشان مقدر فرمود که تا چهل سال نتوانند وارد آن سرزمین شوند، بلکه در بیابان سرگردان باشند. در سوره بقره نیز آمده است: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ...»^۲ «و [یاد کنید] هنگامی که گفتید: ای موسی! ما هرگز بر یک نوع غذا صبر نمی‌کنیم...». بنی اسرائیل به پیامبرشان گفتند: من و سلوی هر چند خوب و لذیذ است، اما ما هرگز نمی‌توانیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم و طالب غذاهای متنوع هستیم. در آیات قبل به دنبال شرح مواهب فراوانی که خداوند به بنی اسرائیل ارزانی داشت، در این آیه، چگونگی کفران و ناسپاسی بنی اسرائیل را در برابر این نعمتهای بزرگ منعکس می‌کند و نشان می‌دهد که آنها چگونه مردم لجوجی بوده‌اند که شاید در تمام تاریخ دیده نشده است، افرادی که این همه مورد لطف خدا قرار گرفتند ولی در مقابل، تا این حد ناسپاسی و عصیان کردند^۳. سوره بقره هم درخواست عجیب قوم موسی (ع) و بهانه‌جویی‌های آن‌ها را بیان می‌کند: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ»^۴ «و [یاد کنید] آن‌گاه که گفتید: ای موسی! هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا [با دیده خود] ببینیم. پس در حالی که می‌دیدید، صاعقه مرگبار شما را گرفت». آن‌ها گفتند: ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر این که خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم. این گزافه‌گویی آنها است که از موسی (ع) طلب کردند، خدای نامتناهی را با حواس محدود خود درک کنند^۵. طبق آیه ۶۹ احزاب مؤمنان از آزار پیامبرشان نهی شده‌اند و به آن‌ها امر می‌کند که مانند بعضی از بنی اسرائیل نباشند که موسی (ع) را اذیت و آزار می‌کردند. احتمالات گوناگونی در مورد اینکه منظور از ایذاء موسی (ع) در اینجا چیست، بیان شده است از جمله: ۱- طبق روایتی موسی (ع) و هارون (ع) بر فراز کوه رفتند و هارون بدرود حیات گفت، شایعه پراکنان بنی اسرائیل مرگ او را به موسی (ع) نسبت دادند، خداوند حقیقت امر را روشن ساخت و مشت شایعه‌سازان را باز کرد. ۲- چنان که در سوره قصص آمده است "قارون" حيله‌گر برای اینکه تسلیم قانون زکات نشود، و حقوق مستمندان را نپردازد، توطئه‌ای چید که زن بدکاره‌ای در میان جمعیت برخیزد و موسی (ع) را متهم به روابط نامشروع با خود کند که به لطف الهی نه تنها این توطئه مؤثر نیفتاد بلکه همان زن به پاک‌ی موسی (ع) و توطئه‌قارون گواهی داد. ۳- گروهی از دشمنان موسی (ع) او را متهم به سحر و جنون و دروغ بستن بر خدا کردند، اما خداوند به وسیله معجزات باهرات او را از این نسبت‌های ناروا مبرا ساخت. ۴- جمعی از جهال بنی اسرائیل او را متهم به داشتن پاره‌ای از عیوب جسمانی مانند برص و غیر آن کردند، زیرا او به هنگامی که می‌خواست غسل کند و خود را شستشو دهد هرگز در برابر دیگری برهنه نمی‌شد، اما روزی، هنگامی که می‌خواست در گوشه‌ای دور از جمعیت غسل کند لباس خود را بر قطعه سنگی گذاشت اما سنگ به حرکت درآمد و لباس موسی را با خود برد، و بنی اسرائیل بدن او را دیدند که هیچ عیب و نقصی نداشت^۶. ۵- بهانه

۱. شاکر، ج ۱، ص ۴۸۰

۲. البقره / ۶۱

۳. مکارم، ج ۱، ص ۲۷۷

۴. البقره / ۵۵

۵. شاکر، همان، ج ۱، ص ۵۱

۶. مکارم، ج ۱۷، ص ۴۴۴

جوئیهای بنی اسرائیل یکی دیگر از عوامل آزار موسی (ع) بود گاه تقاضا می کردند خدا را به آنها نشان دهد، گاه می گفتند غذای یکنواخت (من و سلوی) برای ما مناسب نیست، و گاه می گفتند ما حاضر نیستیم وارد بیت المقدس شویم و بجنگیم! اما آنچه نزدیکتر به معنی آیه است اینست که آیه شریفه یک حکم کلی و جامع را بیان می کند، زیرا بنی اسرائیل از جنبه های مختلف موسی (ع) را ایداء کردند، ایداءهایی که بی شباهت به آزار بعضی از مردم مدینه نسبت به پیامبر اسلام (ص) نبود، مانند پخش شایعات و نقل اکاذیب و نسبت ناروایی که به همسر پیامبر (ص) دادند و خرده گیری هایی که در مورد ازدواج پیامبر (ص) با زینب داشتند و مزاحمتهایی که در خانه او و یا به هنگام صدا زدن نامؤذبانیه نسبت به پیامبر (ص) ایجاد می کردند. اما نسبت دادن سحر و جنون و مانند اینها و یا عیوب بدنی هر چند در مورد موسی بوده، اما تناسبی با خطاب یا اُیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا در مورد پیامبر اسلام (ص) ندارد، زیرا نه موسی (ع) و نه پیامبر اسلام (ص) را مؤمنان متهم به "سحر" و "جنون" نکردند، و همچنین اتهام به عیوب بدنی به فرض که در مورد موسی (ع) بوده و خداوند او را مبرا ساخت، در مورد پیامبر اسلام مصداقی در تاریخ نداشته است.^۱ تهمت به موسای کلیم قبل از نبوت را می توان از نسبت ظلم و آدم کشی ظالمانه به آن حضرت و بعد از نبوت را به این که در شنیدن کلام خدا خلاف روا می دارد و با وی مناجات نمی کند و نیز در تأخیر میعاد از سی روز به چهل روز و... یافت.^۲

بعضی از موارد ایداء حضرت عیسی (ع): آیه ۴۵ آل عمران، عیسی (ع) را وجیه در دنیا و آخرت می نامد و وجاهت در نزد خداوند رحمان، غیر از وجاهت در نزد مردم است و از آنجا که به حضرت مریم تهمت زده بودند که چگونه بی همسر صاحب فرزند شده است این تهمت بطور غیر مستقیم عیسی (ع) را نیز شامل می شد، پس خدای سبحان با وصف عیسی (ع) به وجیه بودن در دنیا و آخرت، ناروا بودن این اتهامات را گوشزد و حضرت مسیح و مادر او را تنزیه نمود.^۳ وقتی حضرت مسیح به دنیا آمد، اهل تفریط به مریم گفتند: تو خواهر برادری وارسته و فرزند پدری شایسته ای. مادرت نیز خوشنام و دارای سابقه طهارت بود، پس این فرزند را چگونه به بار آوردی؟ «یا أُخْتِ هَرُونَ مَا كَانَ أَبُوکِ امْرَأًا سَوَاءً وَمَا كَانَتْ أُمُّکِ بَغِیًّا»^۴ «ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت بدکاره بود [این طفل را از کجا آورده ای؟]» حضرت مریم به اذن خدای سبحان ملهم شد تا به کودک اشاره کند و کودک پاسخ بدهد، زیرا پیش از این، طبق آیه ۴۶ سوره آل عمران مریم از این معجزه مسیح (ع) با خبر بود و یقین داشت که کودک او در گهواره سخن می گوید. «وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ» «و با مردم در گهواره [به صورت کاری خارق العاده] و در میان سالی [با زبان وحی] سخن می گوید و از شایستگان است». در این حال حضرت مسیح چند جمله سخن گفت که هم جلو تفریط مفتریان را گرفت و هم راه را بر غلو افراطی ها بست. چون جاهل یا اهل افراط و یا اهل تفریط است. گروهی از بنی اسرائیل بر اثر جهل، تفریطی بودند و مریم عذراء را به ناپاکی متهم کردند و عده ای دیگر بر اثر جهل، افراطی شده، عیسی (ع) را فرزند خدا دانستند. اما عیسی در گهواره با اصل تکلم

۱. مکارم، ج ۱۷، ص ۴۴۵

۲. جوادی آملی، تسنیم، ج ۴، ص ۲۹۳

۳. همان، ج ۱۴، ص ۲۹۳

۴. مریم/۲۸

جلوی تهمت تفریطیان را گرفته، تهمت موجود را رفع کرد و با محتوای کلام جلوی غلو افراطی ها را گرفت. تکلم عیسی (ع) در گهواره معجزه بود و انسان ناپاک هرگز معجزه و آیت خدا را ندارد. پس آن حضرت با اصل تکلم ثابت کرد که من طاهرم و از مادری پاک به دنیا آمده ام و در محتوای کلام جلو هر گونه غلو اهل افراط را بست و برای این که شخصی نگوید: عیسی فرزند خداست، گفت: من بنده خدایم و به عبودیت که ریشه هر کمالی است، افتخار کرد^۱: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»^۲ [نوزاد [از میان گهواره] گفت: بی تردید من بنده خدایم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است]. بنابراین، سیاق آیات در پی بیان مقام و جاهت مسیح (ع) و مادر گرامیشان است و بیان فضائل مسیح (ع) نقش مهمی در رفع تهمت از این دو بزرگوار را دارد، در آخر آیات سیاق هم، نظر افراطی ها در مورد الوهیت مسیح نفی می شود.

نتیجه گیری

اصل واحد در ماده وجه، چیزی از جسم است که به آن روی آورده می شود و در آن معنای مواجعت و استمرار در توجه نیز وجود دارد. قرآن کریم در مواردی وجه را به انسان و گاهی به موارد و موضوعات خارجی و بیرون از وجود انسان و گاه به خدا نسبت داده است. در بعضی موارد متعلق وجه، انسان است ولی توجه و نظر به ذات انسان می باشد، یعنی ذات انسان وجهی می شود که بسویش توجه می گردد و مورد عنایت خدای متعال قرار می - گیرد و منظور از وجه در موضوعات خارجی، ظاهر این موضوعات بوده و معنای بدون تحریف و استتار مورد نظر می باشد. وجه خدا نیز همان ظهور زوالناپذیری است که از آن با عنوان فیض مطلق و عام خدا یاد می شود و مؤمنان خواهان نیل به ظهور خاص این فیض منبسط هستند. انبیاء و معصومین علیهم السلام، کامل ترین مصادیق وجه الله می باشند. به عبارت دیگر، وجه در روحانیت و در مورد خدای متعال عبارت است از: جهتی که بوسیله قلب به سوی خدا توجه می کند و این قلب آینه ای می گردد برای نظر به خدا و فانی شدن در او، و در آن جز تجلی صفات و مقامات خدا مشاهده نمی شود.

وجیه در لغت به معنای آبرومند و صاحب مقام و منزلت است. وجیه، صفت مشبیه می باشد که هم معنای فاعلی و هم مفعولی دارد و چون از مشتقات وجه است، در آن همان معانی وجه موجود می باشد. وجه در انسان به اعتبار این که مورد توجه خدای متعال است همان، نفس و ذات انسان است که مورد توجه اولیة خدای سبحان قرار می گیرد، چون او شروع کننده هر نعمتی است و از فیض عامه و مطلقه ای برخوردار است که همگان را مورد عنایت و لطف خود قرار می دهد. وجیه در معنای فاعلی یعنی کسی که متوجه الله بوده و به او روی کرده است و نکته مهم در وجیه همین است که تا کسی متوجه الله نباشد، مشمول فیض خاصه حق قرار نمی گیرد و وجیه الهی نمی - یابد. وقتی که وجه انسان مورد توجه و فیض خاص قرار بگیرد که همان مفهوم مفعولی وجیه است، شخص، موجه عندالله گشته و چون خدای حکیم به او رو کرده در نتیجه همه عالم به او رو می کند، و از موجهان و مقربان درگاه حق تعالی در دنیا و آخرت می شود. نتیجه آن که در ابتدا توجه خدا است، بعد توجه بنده خدا، و مجدداً

۱. جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۷، ص ۳۵۶

۲. مریم/۳۰

توجه خاص خداوند رحمان، موجبات و جاهت الهی و حقیقی فرد را فراهم می آورد. در پرتو این و جاهت حقیقی است که خدای عزیز، ولیّ بندگان موجه خود می شود و از آن ها در برابر تهمت افراد جاهل، دفاع می نماید، همان گونه که از دو پیامبر اولوالعزم خود یعنی حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) ردّ اتهام کرده و آنها را به صفت و جاهت در کتاب مجیدش می ستاید.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۳۹۸ ق، التوحید (للسدوق)، جامعه مدرسین، قم
۲. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۲ ش، تفسیر موضوعی قرآن کریم، مرکز نشر فرهنگی رجاء
۳.، ۱۳۸۹ ش، تسنیم، مرکز نشر اسراء، قم
۴. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین ابن احمد، ۱۳۶۳ ش، تفسیر اثنی عشری، انتشارات میقات، تهران
۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، مفردات الفاظ القرآن، دارالقلم، بیروت
۶. شاکر، کمال مصطفی، ۱۳۸۴ ش، ترجمه خلاصه تفسیر المیزان، ترجمه فاطمه مشایخ، انتشارات اسلام، تهران
۷. صفار، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ ق، بصائرالدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، قم
۸. طباطبایی، سید محمد حسین، بی تا، المیزان فی تفسیرالقرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
۹. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ ش، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران
۱۰. طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵ ش، مجمع البحرین، مرتضوی، تهران
۱۱. طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التبیان فی تفسیرالقرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت
۱۲. طیب، سید عبد الحسین، ۱۳۷۸ ش، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران
۱۳. فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، مفاتیح الغیب (تفسیرالکبیر)، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت
۱۴. قرائتی، محسن، ۱۳۸۳ ش، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن
۱۵. قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۳ ش، تفسیر القمی، دارالکتاب
۱۶. کاشانی، ملا فتح الله، ۱۳۶۶ ق، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کتاب فروشی محمد حسن علمی، تهران
۱۷. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ ق، بحارالانوار الجامعه لدررالاحبارالائمة الاطهار، دار احیاء التراث عربی، جلد ۴
۱۸. مصطفوی، حسن، ۱۴۳۰ ق، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، دار الکتب العلمیه، بیروت
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴ ش، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه، تهران